

مسیحیت در ایران باستان (بخش یکم)

سرزمین ایران از دیرباز زادگاه و گذرگاه باورها و جهان بینی های بسیار بوده است. بسیاری از این باورها به شکل دین های رسمی و سازمان یافته شکل گرفتند و گروهی دیگر در چارچوب اندیشه های سیال و چندان تعریف نشده زاده شده و به زندگی خود ادامه داده اند. در کنار باورها و اندیشه هایی که از ایران سرچشمه گرفته اند، باورهایی که ریشه آنها در سرزمین های دیگر خاورمیانه و یا آسیای خاوری بوده است، امکان رشد و گسترش یافته اند.

از میان دین های ایرانی می توان از مهرپرستی (میترائیسم) ، مزداپرستی (آئین زرتشتی) و آئین مانی نام برد. آئین مزدک که در دوران پادشاهی قباد و خسرو انوشیروان پادشاهان ساسانی رواج یافت ، اگرچه در بستر باورهای دینی حرکت می کرد ولی بیش از آن که ماهیت دینی داشته باشد ، یک جنبش اصلاحات اجتماعی بود که فرصت چندان برای رشد و گسترش نیافت و سرکوب شد. در سده نوزدهم میلادی ، ایران شاهد شکل گرفتن جنبش های دینی بابی و بهائیت بود . اگرچه بنیانگزاران بهائیت ایرانی بودند و آغاز این جنبش ها نیز از ایران بود ، ولی بهائیت در واقع شاخه ای از اسلام به شمار می رود ، بنابراین ماهیت ایرانی آن قابل بحث است .

از میان باورهای غیر ایرانی که در ایران باستان رواج یافتند می توان از آئین بودائی و مسیحیت و اسلام نام برد. تفاوت اصلی میان گسترش دین اسلام با آئین بودا و مسیح در این بود که استیلای اسلام بر ایران به دنبال شکست های نظامی ایرانیان از عرب ها و به زور شمشیر و با تهدید به قتل و یا پرداخت مالیات های سنگین انجام پذیرفت . در حالی که گسترش آئین بودائی و مسیحیت بدون خشونت و بر اثر فعالیت مبلغان دینی انجام گرفت . یهودیان اگرچه بیش از 2700 سال در ایران زندگی کرده اند ، به این دلیل که می خواسته اند هویت قومی خود را حفظ کرده و از آمیختگی با اقوام دیگر تا آنجا که ممکن بوده ، خودداری کنند ، هرگز تلاشی برای تبلیغ دین خود به غیر یهودیان به کار نبرده اند . پس از استیلای عرب ها بر ایران ، جنبش های استقلال طلبانه بسیاری در ایران شکل گرفت که بسیاری از آنها در بستر باورهای دینی حرکت می کردند.

بسیاری از آگاهی های تاریخی ما درباره ایران باستان بر مدارک و منابعی که تاریخ نویسان و نویسندگان غیر ایرانی نوشته اند استوار است . می دانیم که ایرانیان آن چنان که

یونانیان و رومیان به نوشتن تاریخ دلبستگی داشته اند به تاریخ نویسی نپرداخته اند و آن دسته از یادداشت ها و تاریخ های رسمی نیز که در دربارهای پادشاهان نوشته می شد ، یا توسط بیگانگان و یا توسط خود ایرانیان نابود شده اند . این تنها بیگانگانی چون اسکندر نبوده اند که تخت جمشید و کتاب خانه آنرا سوزاند . ساسانیان نیز که خود قومی ایرانی بودند ، پس از شکست دادن اشکانیان که آنها نیز ایرانی بودند و نزدیک به پانصد سال بر ایران پادشاهی می کردند ، چنان آثار آنها را نابود کردند که شاعری چون فردوسی آشکارا می گوید که از اشکانیان جز نام چیزی نشنیده است

فردوسی تنها نام چند تن از شاهان اشکانی را ذکر می کند و می گوید که آنها از نسل آرش ، بوده اند که احتمالاً همان آرَشک است .

کنون ای سراینده فرتوت مرد
سوی گاه اشکانیان بازگرد
چه گفت اندرین نامه باستان
که گوینده یاد آرد از داستان
پس از روزگار سکندر جهان
چه گوید که را بود و تخت مهان

...

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان
نگوید جهان دیده تاریخشان
ازیشان به جز نام نشنیده ام
نه در نامه خسروان دیده ام

آنچه ما در باره دوران اشکانی می دانیم ، عمدتاً بر منابع غیر ایرانی استوار است .

تولد عیسا مسیح در زمان پادشاهی فرهاد چهارم و یا به روایتی فرهاد پنجم ، پادشاه اشکانی و به صلیب کشیده شدن عیسا مسیح در زمان پادشاهی اردوان سوم که از سال های 11 تا 38 میلادی پادشاهی می کرد روی داد. اشکانیان یا پارت ها ، یکی از تیره های ایرانی بودند که از سرزمین های شمال خاوری ، یعنی خراسان بزرگ برخاستند و جانشینان اسکندر را شکست داده و دوباره یک شاهنشاهی ایرانی برپا کردند . بنیانگزار این دودمان پادشاهی " آشک " یا " آرَشک " نام داشت و از این رو، جانشینان او نام اشکانیان را برای خود برگزیدند . نام کنونی شهر "عشق آباد" در کشور ترکمنستان نیز در اصل "آشک آپات" بوده است . یکی

از ویژگی های دوران پادشاهی اشکانی احترام به دین های گوناگون و آزادی مردم در شیوه های پرستش خود بوده است . اشکانیان نزدیک به پانصد سال از سال های 250 پیش از میلاد تا سال 224 یا 226 میلادی بر ایران فرمانروائی کردند . در زمان آنها به فرهنگ و تمدن یونانی توجه زیادی می شد. دوران پادشاهی از یک جهت نیز قابل توجه است ، زیرا برای نخستین بار در تاریخ ایران ، یک دموکراسی نسبی برقرار بود و مجلسی به نام " مهستان " وجود داشت که با شرکت شاهزادگان و بزرگان کشور برگزار می شد و تا اندازه ای در کنترل قدرت مطلق پادشاه موثر بود. در آن زمان ایران و روم دو امپراتوری بزرگی بودند که بر جهان فرمانروائی داشتند و اغلب درگیر جنگ های طولانی با یکدیگر می شدند.



شاهنشاهی اشکانی یا پارت ها (Arsacids or Pathian Empire)

پس از به صلیب کشیده شدن عیسا مسیح ، شاگردان وی در سرتاسر آسیا و اروپا پراکنده شدند . پادشاهان اشکانی به دو دلیل از مبلغان مسیحی پشتیبانی می کردند . نخست این که پادشاهی آنان برپایه آزادی های دینی و احترام به همه باورها استوار بود و دیگر این که روم ، دشمن سرسخت آنها به شمار می رفت و پشتیبانی از مسیحیان از دیدگاه سیاسی نیز می توانست برای آنها سودمند باشد .

مبلغان مسیحی در ایران با استقبال گرم مردم رو به رو شدند ، زیرا پیام مهر و عشق و بخشایش مسیح ، گذشته از آن که با خُلق و خوی توده های مردم ایران هماهنگی داشت . با اندیشه های و آموزه های آئین میترا یا آئین مهر که یکی از دین های باستانی ایران بود و در میان توده های مردم طرفداران بسیار داشت ، سازگار و همنوا بود . بدین سان مسیحیان در ایران نزدیک به دویست سال آزادی عمل و تبلیغ داشتند و گروه های بی شماری از ایرانیان به این کیش گرویدند . مراکز بزرگ مسیحیان استان های باختری و همچنین سرزمین های شمال خاوری ایران بود.

در آغاز سده سوم میلادی فضای دینی ایران و به دنبال آن خاورمیانه و اروپا دگرگون شد . در ایران ، اردشیر بابکان که فرمانروای یکی از تیره های ایرانی در پارس بود و روابط خانوادگی نزدیکی با پیشوایان زرتشتی داشت ، سر به شورش برداشت و با اردوان پنجم ، آخرین پادشاه اشکانی جنگید. در سال 224 میلادی در جنگ سختی که میان سپاهیان اردشیر و اردوان پنجم روی داد ، اردوان به سختی شکست خورد . اردشیر به پیروزی رسید و خود را شاهنشاه نامید و دودمان پادشاهی ساسانی را بنیاد گذاشت . با به روی کار آمدن ساسانیان ، برای نخستین بار در تاریخ ایران ، آئین زرتشت به صورت دین رسمی درآمد . پیش از آن در دوران پادشاهان هخامنشی و اشکانی ، اگرچه دین زرتشتی در ایران رواج داشت ولی پیروان دین های دیگر نیز در تبلیغ و برگزاری مراسم خود آزاد بودند. اردشیر بابکان خود را نماینده خدا بر روی زمین و صاحب " فَرّه ایزدی " اعلام کرد. سنگنوشته ها و کنده کاری های بر روی سنگ که در نقش رستم فارس به جای مانده است و با ترجمه یونانی نیز همراه است دربردارنده این پیام است که اردشیر با پشتیبانی اهورامزدا به پادشاهی رسیده است . ساسانیان، اشکانیان را بیگانه پرست اعلام کرده و آثار آنها را نابود کردند . ساسانیان خود را از نسل هخامنشیان می دانستند .

پیروزی های اردشیر و به ویژه پیروزی های فرزندش شاهپور که والین امپراتور روم را در سال 260 میلادی شکست داده و به اسارت گرفت ، پایه های دولت ساسانی را تقویت کرد. رهبر روحانیون زرتشتی یا موبدان موبد در آن زمان شخصی بود به نام " کارتیر " که دارای نفوذ و قدرت بسیاری در دستگاه رهبری ساسانی بود . اردشیر بابکان و پسرش ، قدرت روحانیون زرتشتی را کنترل می کردند ولی با این همه تعصبات دینی در دوران پادشاهی شاهپور یکم به اوج خود رسید . " مانی " پیامبر ایرانی که آئین خود را با الهام از دین های زرتشتی ، مسیحی، بودائی و باورهای بابلیان پایه گذاری کرده و در ایران و سرزمین های همسایه پیروان بسیاری پیدا کرده بود ، بر اثر فشار موبدان زرتشتی به طرز دردناکی کشته شد.

برقراری نظام طبقات اجتماعی : درباریان ، موبدان و دبیران ، ارتشتاران ، صنعتگران و کشاورزان ، که به سود اقلیت های صاحب نفوذ و به زیان بیشتر مردم شکل گرفته بود ، با گذشت زمان سبب ناخرسندی توده های مردم گردید.

آئین مسیح و جاذبه های عرفانی آن بسیاری از ایرانیان را به سوی خود کشید . در حالی که در آئین زرتشتی ساسانی ، پادشاه رابط خدا و بندگان خدا بود. در مسیحیت ، انسان فرزند خدا شناخته می شد و رابطه او با خدا یک رابطه مستقیم به شمار می آمد . از دیدگاه اجتماعی نیز مسیحیت در دل خود ، نوعی سوسیالیسم بود و قدرت مالکان بزرگ و ثروتمندان را به هیچ می انگاشت . " و همه ایمانداران با هم می زیستند و در همه چیز شریک می بودند و املاک و اموال خود را فروخته ، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می کردند . و هر روزه در هیکل به یکدل پیوسته می بودند و در خانه ها نان را پاره می کردند و خوراک را به خوشی و ساده دلی می خوردند . و خدا را حمد می گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می افزود . " اعمال رسولان فصل دوم آیه های 44 تا 47 در حالی که در آئین زرتشت ، داشتن ثروت نه تنها مانعی بر سر راه رستگاری به شمار نمی آمد بلکه گرامی هم شناخته می شد.

در سال 313 میلادی هنگامی که کنستانتین امپراتور روم ، مسیحیت را به عنوان دین رسمی روم اعلام کرد ، سیاست با مسیحیت آمیخته شد و پیامد این آمیختگی آزار و جفای ایرانیان مسیحی در شاهنشاهی ساسانی بود. آزار مسیحیان در ایران پیرو شرایط سیاسی بود ، زیرا در همان دوران سخت گیری های دینی ، یهودیان در ایران از آزادی برخوردار بودند. این که نخستین ایرانیان مسیحی چه کسانی بوده اند ، آگاهی های چندانی نداریم ولی می دانیم که در شورای نیسیه (نیقیه) که در سال 325 میلادی برگزار گردید و در جریان آن " پذیره نیسیه " که از آن به عنوان " اعتقادنامه نیقیه " هم نام برده شده است (Creed of Nicea) دست کم یک ایرانی به نام یوحنا پارسی (John of Persis) حضور داشته و از وی نام برده شده است . در سال 410 یک مرکز مسیحی (Synod) در تیسفون پایتخت ساسانیان برپا شد. پایتخت ایران به عنوان مرکز مسیحیت در شاهنشاهی ایران به رسمیت شناخته شد . مراسم با دعائی برای یزدگرد یکم ساسانی آغاز گردید.

در سال های پایانی سده ششم میلادی ، از 6 استان یا ایالت به عنوان استان های مسیحی نام برده می شود . از جمله : ری ، آبرشهر ، مرو و هرات که پیشینه جوامع مسیحی آنها به چند صد سال می رسیده ، نام برده شده است . در سال 651 میلادی اسقف مرو آرامگاهی برای یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی ، اختصاص داد.

در سرزمین های ایرانی ، بیرون از شاهنشاهی ساسانی ، جوامع مهم و بزرگ مسیحی وجود داشت . در سغد (Sogodia) ترجمه های بسیاری از زبان سریانی (آرامی) به دست آمده است . از همان آغاز دوران اسلامی از اجتماع بزرگ مسیحیان نسطوری (Nestorian) نام برده شده است . مسیحیت در سمرقند تنها در سده پنزدهم میلادی یعنی حدود پانصد سال پیش ریشه کن شد . مسیحیان توسط مسلمانان یا کشته شدند و یا به ناچار برای نجات جان خود ، تن به پذیرش اسلام دادند . در ایالت سین کیانگ ، در خاور ، سرزمین چین که هم مرز با سرزمین های ایرانی بود ، قطعاتی از مزامیر که از زبان آرامی به زبان پهلوی ترجمه شده اند ، یافت شده است . این ترجمه به سده ششم میلادی تعلق دارد.

همچنان که اردشیر بابکان ، سردودمان ساسانی ، پیروزی خود را نتیجه یاری اهورامزدا می داند ، کنستانتین امپراتور روم نیز در نامه ای که به شاهپور دوم (شاهپور بزرگ) می نویسد ، شکست والرین پادشاه روم را از شاهپور یکم ، به دلیل آزار دادن مسیحیان توسط والرین می داند . کنستانتین سپس در ادامه نامه خود می نویسد : اکنون عیسا مسیح مدافع امپراتوری روم است و قدرت و سپر او ، روم را در برابر حملات شاهپور دوم حفظ می کند .

شاهپور دوم نهمین پادشاه ساسانی بود که پس از مرگ پدرش هرمز دوم به پادشاهی رسید . پس از مرگ هرمز ، بزرگان ایران پسر بزرگ او را کشتند ، پسر دومش را نابینا کردند و پسر سومش را زندانی کردند که بعدها به روم گریخت . در نتیجه تاج شاهی را برای فرزندی که یکی از زنان هرمز دوم آبستن بود در نظر می گیرند . این زن یهودی بود . شاهپور دوم شاید تنها کسی در تاریخ باشد که پیش از تولد و در زهدان مادر پادشاه شناخته شد . تا زمانی که شاهپور به سن بلوغ رسید ، مادرش و درباریان ، کشور را اداره می کردند ، ولی پس از آن ، وی یکی از پر قدرت ترین پادشاهانی شد که تاریخ ایران به خود دیده است . شاهپور دوم از 309 تا 379 میادی پادشاهی کرد.

به دلایل سیاسی ، در دوران شاهپور دوم ، آزار و جفای ایرانیان مسیحی شدت گرفت . " جفای بزرگ " که در سال 339 میلادی در ایران آغاز شد و سال ها به به درازا کشید ، بسیاری از مسیحیان وفادار به پادشاه ایران دربر گرفت . یکی از این افراد وفادار به شاه ، به نام " گشت آزاد " به هنگام اعدامش درخواست کرد تا اعلام شود که اعدام وی به خاطر دینش بوده است و نه به سبب وفادار نبودن به شاهنشاه.

پس از مرگ کنستانتین ، برادرزاده اش جولیان (Julian) که به جولیان مرتد (Julian the Apostate) معروف است به امپراتوری رسید . وی کوشید تا مسیحیت را براندازد و آئین

بت پرستی پیشین را رواج دهد. جولیان در جنگ با شاهپور دوم به سختی شکست خورد و کشته شد. برخی از تاریخ نویسان، نوشته اند زمانی که پیکان یکی از تیراندازان پارسی، جولیان را از پای درآورد، جولیان ناله کنان فریاد زد: "تو بر من پیروز شدی، ای جلیلی!" که منظور وی از جلیلی، عیسا مسیح بود. جانشین وی جوویان (Jovian) در شرایط تحقیر آمیزی با شاهپور دوم صلح کرد، سرزمین های بسیاری را به ایران واگذار کرد و قول داد که از دخالت در امور ارمنستان خودداری کند. جوویان مسیحیت را دوباره آئین رسمی روم کرد. شاهپور دوم پس از این پیروزی از آزار ایرانیان مسیحی دست برداشت و آنان را به رسمیت شناخت.

دوران پادشاهی یزدگرد یکم ساسانی (399 تا 421 میلادی)، دوره آسان گیری دینی بود، او از مسیحیان و اقلیت های دینی دیگر پشتیبانی می کرد. شهبانوی وی، "شوشان دخت" که مادر بهرام پنجم یا بهرام گور بود، دختر رهبر یهودیان ایران بود. راه و روش یزدگرد، سبب شد تا روحانیون زرتشتی وی را "بزهکار" یعنی گناهکار بنامند. که پس از اسلام نیز از وی با عنوان "اثیم" نام برده شده است. درینا که ایرانیان مسیحی از آزادی های دوران یزدگرد به درستی بهره نگرفتند. "آبداس" اسقف تیسفون پایتخت ساسانیان (در برخی از منابع تاریخی اسقف شهر شوش) دستور داد تا یکی از آتشکده های زرتشتیان ویران گردد. زمانی که زرتشتیان به پادشاه شکایت بردند، یزدگرد به اسقف دستور داد تا آتشکده ای را که ویران کرده بود، بازسازی نماید، ولی اسقف از فرمان پادشاه سرباز زد. این نافرمانی بهانه ای در اختیار مخالفان مسیحیت قرار داد تا پادشاه را قانع سازند که کلیساها را ویران کنند.



سکه ساسانی با نقش یزدگرد یکم که در شهر مرو به دست آمده است.

در سال 424 میلادی کلیسای ایران ، استقلال خود را از کلیسای غرب اعلام کرد و در سده پنجم میلادی ، آموزه های نسطوری ، پایه و بنیاد باورهای کلیسای ایران را تشکیل می داد. در سال 428 میلادی ، نسطور ، رهبر (Patriarch) کلیسای بیزانس (روم خاوری ، ترکیه کنونی) شد . بر پایه آموزه های نسطور، عیسا مسیح دارای دو سرشت جداگانه خدائی و انسانی است و به این دلیل ، مریم ، مادر مسیح ، " مادر خدا" به شمار نمی آید . " سیریل" رهبر کلیسای اسکندریه ، براین باور بود که دو سرشت خدائی و انسانی مسیح در هنگام زادن او به هم آمیخته و جدائی ناپذیرند. او با نسطور مخالفت کرد . نسطور و هوادارانش در سال 431 از سوی سیریل و پیروانش ملعون شناخته شده و ناچار شدند تا از ادِسا (Edessa) که زیر فرمان امپراتوری بیزانس یعنی روم خاوری بود بگریزند . این مسیحیان ناگزیر شدند که به ایران پناه ببرند.

به طور کلی موقعیت مسیحیان و زرتشتیان در ایران و روم ، از شرایط سیاسی تاثیر می پذیرفت و در قراردادهای میان دو امپراتوری ایران و روم ، دو امپراتوری متعهد شدند که نسبت به مسیحیان و زرتشتیان در سرزمین های یکدیگر از سخت گیری خودداری کنند. گلندخت یکی از بستگان خسرو انوشیروان بر اثر تماس با اسیران جنگی بیزانس به مسیحیت گروید و چون در ایمان مسیحی خود استوار ماند ، او را به فراموش خانه یعنی زندان هائی که زندانی برای سالیان دراز در آنجا مانده و به فراموشی سپرده می شد ، فرستادند . در فراموش خانه نمایندگان "موریس" امپراتور روم که برای امضای قرارداد صلح به ایران آمده بودند با گلندخت دیدار کردند و اگرچه ترتیب آزادی او داده شده بود ولی او شهادت را پذیرا شد و در سال 591 میلادی جان خود را بر سر ایمانش گذاشت .

در شاهنامه فردوسی از "نوشزاد" یکی از پسران خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی و داستان زندگی او سخن رفته است . نوشزاد که بسیار هم مورد مهر پدر بود از مادری ترسا (مسیحی) زاده شده بود. فردوسی می گوید که انوشیروان زنی زیبا داشت که پیرو آئین مسیح بود.

جهاندار خسرو چو خورشید بود

جهان را از او بیم و امید بود

بدین سان رود آفتاب سپهر

به یک دست شمشیر و یک دست مهر

و سپس ادامه می دهد :

چنان دان که چاره نباشد ز جفت

ز پوشیدن و خورد و جای نهفت

اگر پارسا باشد و رای زن
 یکی گنج باشد پراکنده زن
 به ویژه که باشد به بالا بلند
 فروهشته تا پای مشکین کمند
 خردمند و هشیار و با رای و شرم
 سخن گفتن چرب و آواز نرم
 برین سان زنی داشت پرمایه شاه
 به بالای سرو و به دیدار ماه
 به دین مسیحا بُد آن ماه روی
 ز دیدار او شهر پر گفت و گوی
 یکی کودک آمدش خورشید چهر
 ز ناهید تابنده تر بر سپهر
 ورا نامور خواندنی نوشزاد
 نجستی ز ناز از برش تند باد
 ببالید بر سان سرو سهی
 هنرمند و زیبای شاهنشهی
 چو دوزخ بدانست و راه بهشت
 عزیز و مسیح و ره زردهشت
 نیامد همی "زند" و "آستش" درست
 دو رخ را به آب مسیحا بشست
 ز دین پدر ، کیش مادر گرفت
 زمانه بود مانده اندر شگفت
 چنان تنگدل شد از او شهریار
 که از گل نیامد جز از خار ، بار

فردوسی می گوید که همسر مسیحی انوشیروان که زنی پرمایه و زیبا روی و سخن سنج و نرم
 خوی بود ، پسری به نام نوشزاد می زاید که چون بزرگ می شود و نیک و بد را از هم باز می
 شناسد ، آئین مسیح را بر می گزیند و "زند" و "اوستا" را درست نمی داند .
 در شعر بالا " آستش " کوتاه شده " اوستای آس " است . اوستا کتاب دینی زرتشتیان است و
 زند تفسیری است که در زمان ساسانیان به زبان پهلوی بر آن نوشته شده است . آشکار است

که روی برگردانیدن از آئین مزدیسنا ، بر انوشیروان گران می آید . زیرا در زمان ساسانی ، مزدیسنا ، دین رسمی شاهنشاهی ایران بود ، بنابراین گرویدن فرزند شاه به مسیحیت تنها جنبه دینی نداشت بلکه پیامد های سیاسی نیز داشت ، به ویژه که در آن زمان مسیحیت دین رسمی ، امپراتوری روم خاوری بود که دشمن دیرینه و سرسخت شاهنشاهی ساسانی به شمار می رفت . انوشیروان فرمان می دهد تا نوشزاد را در کاخ خودش زندانی کنند. کاخ نوشزاد در جندی شاپور بود . چندی پس از این زمانی که انوشیروان از جنگ با روم باز می گردد ، کهن سالی و رنج راه او را بسیار ناتوان می دارد و به نوشزاد خبر می دهند که انوشیروان مرده است . نوشزاد با شنیدن این خبر از کاخ خود بیرون می آید و بسیاری از زندانیان را آزاد می کند و گروهی بسیار از مسیحیان و غیر مسیحیان گرد او فراهم می آیند.

هم از نوشزاد آمد این داستان
که یاد آمد از گفته باستان
چو بشنید فرزند کسری که تخت
بپردخت از آن خسروانی درخت
در کاخ بگشاد فرزند شاه
برو انجمن شد ز هرسو سپاه
کسی کو ز بند خرد جسته بود
به زندان نوشین روان بسته بود
ز دیوانگان بندها بر گرفت
همه شهر زو دست بر سر گرفت
به شهر اندرون هر که ترسا بدند
اگر جاثلیق ار سکوبا بدند
بسی انجمن کرد بر خویشتن
سواران گردنکش تیغ زن
همی داد مادر ورا خواسته
که از شاه بد گنجش آراسته
فراز آمدندش تنی سی هزار
همه نیزه دار از در کارزار

نوشزاد همهٔ کسانی را که به جرم دیوانگی در زندان انوشیروان بودند رها می سازد و همهٔ مسیحیان (جاثلیق = کاتولیک ، سکوبا = اسقف ، دگرگون شدهٔ Episcople یونانی که به معنای ناظر است) و دیگران گرد او می آیند و وی لشگری شامل سی هزارتن فراهم می آورد و مادر او که از انوشیروان ثروتی یافته بود ، آن را در اختیار پسرش قرار می دهد.

نوشزاد شهرهای اهواز و شوشتر را تسخیر می کند و کسی را یارای ایستادگی در برابر او نبود . نوشزاد نامه ای هم به قیصر روم می نویسد و یادآوری می کند که او هم کیش و هم رای قیصر است .

چون این خبر به انوشیروان در تیسفون (مدائن) می رسد ، روزگار در پیش او تیره و تار می گردد. انوشیروان به مشاوران خود می گوید که به پیکار نوشزاد بروند ولی او را نکشند تا شاید از راه مسیح باز گردد. یکی از رایزنان انوشیروان به نام مهرنوش می گوید که سپاهیان نوشزاد همه مردانی از جان گذشته هستند و نباید آنها را ناچیز شمرد.

سپاهی که هستند با نوشزاد
کجا سر بیچند چندین ز داد
تو آن را جز از باد و بازی مدان
گراف جهان بین و بازی مدان
هر آن کس که ترساست با لشگرش
همی از کیش پیچد سرش
چنین است کیش مسیحا که دم
زنی تیز و گردد کسی زان دژم
نه بر رای و راه مسیحا بُود
به فرجام خصمش چلیپا بُود
و دیگر که اند از پراکندگان
بدآموز و بدخواه و کاوندگان
ازیشان یکی را به دل ترس نیست
دم باد با رای ایشان یکیست

کوتاه سخن این که فرستادگانی به سوی نوشزاد می روند و پیام پدر را به او می دهند و به او می گویند که تو را با سپاه انوشیروان یارای برابری نیست و چرا دین کیومرث و هوشنگ و طهمورث را واگذاشته ای و به دین مسیح گرویده ای ؟ فرستاده می گوید : مسیح فریبکار بود و اگر فرّ یزدانی با مسیح بود یهودیان هرگز نمی توانستند او را بکشند .

مکن رزم با لشگر شهریار
که گردی پشیمان ازین کارزار
بگشتی ز دین کیومرثی
هم از راه هوشنگ و طهمورثی
مسیح فریبنده خود کشته شد
چو از دین یزدان سرش گشته شد

اگر فرّ یزدان بر او تافتی
جهودی بر او دست کی یافتی

...

تو با شاه کسری بسنده نه ای
اگر شیر و ببر دمنده نه ای

...

پیاده شو از شاه زنه‌ار خواه
به خاک افکن این گرز و رومی کلاه

نوشزاد به پیروز که فرستاده انوشیروان است پاسخ می دهد که من هرگز دین خسرو (کسری) را نمی پذیرم. سپس می افزاید مسیح اگر کشته شد برای این نبود که فرّ خدائی از وی دور شده بود بلکه او به سوی یزدان پاک بازگشت و اگرهم کشته شوم باکی نیست.

چنین داد پاسخ ورا نوشزاد
که ای پیر فرتوت سر پر ز باد
ز لشگر چو من زینه‌اری مخواه
سرافراز گردان و فرزند شاه
مرا دین کسری نباید همی
دلم سوی مادر گراید همی
که دین مسیحا شد آئین او
نگردم من از فرّه و دین او

مسیحای دیندار اگر کشته شد
نه فرّ جهاندار از او گشته شد
سوی پاک یزدان بشد باز پاک
بلندی گزید او ازین تیره خاک
اگر من شوم کشته بس باک نیست
که زهریست کش هیچ تریاک نیست

در جنگی که در می گیرد باران تیر بر سپاه نوشزاد می بارد و یکی از تیرها قلب او را می شکافد. نوشزاد به درون سپاه خود باز می گردد. اسقف را فر می خواند و می گوید به مادرم بگو که مرا به رسم و آئین مسیحا به خاک بسپارند. مرگ نوشزاد نه تنها برای مادر و هوادارانش غم انگیز است بلکه انوشیروان و همه ایرانیان را غمگین می سازد. نوشزاد شاهزاده ای است دوست داشتنی که همه مردم و به ویژه پدرش یعنی انوشیروان او را بسیار دوست می داشتند. مرگ او که فقط بر سر ایمان مسیحی او پیش می آید همه را غمگین می سازد. این صحنه از شاهنامه یادآور مرگ سهراب و یا سیاوش است. شخصیت هائی که بی گناهی آنان بر همه آشکار بود و مرگشان برای هیچ کس شادی آور نیست. سپاه انوشیروان کسی از سپاهیان او را نمی کشند و چیزی را به تاراج نمی برند. نوشزاد از جنگ با پدر خشنود نیست ولی خوب می داند که نمی تواند از آئین مسیح دست بردارد. نوشزاد خوب می داند که پدرش یعنی خسر انوشیروان از مرگ او بسیار غمگین خواهد شد. نوشزاد پس از زخمی شدنش با سپاهیان خود و اسقف چنین می گوید :

بیامد به قلب سپه شد چو گرد
تن از تیر خسته ، رخ از درد زرد
چنین گفت پیش دلیران روم
که جنگ پدر خوار و زار است و شوم
بنالید و گریان سُقَف (اسقف) را بخواند
سخن هرچه بودش به دل ، در براند

بدو گفت کاین روزگار دژم
ز من بر من آورد چندین ستم

کنون چون به خاک اندر آمد سرم
سواری برافکن سوی مادرم
بگویش که رفت از جهان نوشزاد
برآمد بر او روز بیداد و داد
تو از من مگر دل نداری به رنج
که اینست رسم سرای سپنج
مرا بهره این بود ازین تیره روز
دلَم چون بُدی شاد و گیتی فروز
دل من ز کشتن پر از درد نیست
پدر بتر از من که خشنود نیست
مکن دخمه و تخت و رنج دراز
به رسم مسیحا یکی گور ساز
نه کافور باید ، نه مشک و عبیر
که من زین جهان خسته گشتم به تیر
بگفت این و لب ها به بر نهاد
شد آن نامور شیردل نوشزاد
چو آگاه شد لشگر از مرگ شاه
پراکنده گشتند هرسو سپاه
چو بشنید کو کشته شد پهلوان
غریوان به بالین او شد دوان
از آن رزمگه کس نکشتند نیز
نبودند شاد و نبردند چیز
وِرا کشته دیدند و افکنده خوار
سکوبای رومی ، سرش بر کنار
همه رزمگه گشت از او پر خروش
دل رام برزین پر از درد و جوش
ز اسقف پیرسید کز نوشزاد
ز اندرزه‌هایش چه داری به یاد ؟

چنین داد پاسخ که جز مادرش
برهنه نباید که بیند سرش
تن خویش چون دید خسته به تیر
ستودان نفرمود ، نه مشک و عبیر
به رسم مسیحا کنون مادرش
کفن سازد و گور و پوشد سرش
نه افسر ، نه دیبای رومی ، نه تخت
چو از بندگان دیده تاریک بخت
کنون جان او با مسیحا یکیست
همان است کین کشته بر دار نیست
مسیحی به شهر اترود هر که بود
نماند ایچ ترسا به رخ نا شُخود
خروش آمد از شهر و هر مرد و زن
که بودند یکسر شدند انجمن
که شد شهریاری دلیر و جوان
دل و دیده شاه نوشین روان
به تابوت از آن دشت برداشتند
سه فرسنگ بر دست بگذاشتند
چو آگاه شد زان سخن مادرش
به خاک اندر آمد سر و افسرش
ز پرده برآمد برهنه به راه
برو انجمن گشته بازارگاه
سراپرده گردش اندر زدند
جهانی همه خاک بر سر زدند
به خاکش سپردند و شد نوشزاد
ز باد آمد و ناگهان شد به باد
همه جُندشاپور گریان شدند
ز درد دل شاه بریان شدند

در این دوران اگرچه هنوز قدرت خسرو انوشیروان که از پشتیبانی موبدان و اربان بزرگ برخوردار بود عامل کنترل کننده نیرومندی بود ، ولی جامعه ایران از درون در حال دگرگونی بود . اختلاف طبقاتی شدید . دشمنی و فساد شدید درون دربار و طبقه حاکم . سرکوب شدن جنبش های اصلاح طلبانه اجتماعی ، جامعه ایرانی را از درون پاره می کرد. در بخش دوم به وضعیت پس از انوشیروان خواهیم پرداخت .